**درس خارج فقه استاد حاج سید محمد جواد شبیری**

**بحث: زکات**

**14020807**

**متن خام**

اعوذ بالله من الشیطان الرجیم

بسم الله الرحمن الرحیم و به نستعین انه خیر ناصر و معین الحمد لله رب العالمین و صلی الله علی سیدنا و نبینا محمد و آله الطاهرین و لعن علی اعدائهم اجمعین من الان الی قیام یوم الدین.

بحث در مورد زکات مال التجارة بود. در مورد زکات مال التجارة مرحوم آقای خویی تعبیرشان این بود که چون رابطۀ ادلۀ مثبتۀ زکات در مال التجارة و ادلۀ نافیۀ زکات، رابطۀ سلب و ایجاب هست و سلب و ایجاب اگر در یک کلام واحد واقع بشوند سر از تناقض در می‌آورند اینها جمع عرفی ندارند. در کلامی در کلام آقای منتظری هست که ظاهرا اصلش برگرفته از کلام مرحوم آقای میلانی هست، یک تعبیر به کار رفته یک توضیحی هم در مورد این تعبیر عرض کنم، ایشان تعبیر می‌کند که اینجا جمع عرفی ندارد چون ناظر به حکم وضعی است این حکم وضعی بودن را اینجا مطرح کرده، مرحوم آقای خویی هم خیلی وقت‌ها شبیه این تعبیر را دارند که اگر امری که ارشاد به حکم وضعی باشد این کأنّ جمع عرفی ندارد. ولی به نظر می‌رسد که این مطلب درست نیست از دو جهت، یکی این که اصلا حکم وضعی ممکن است ما دو تا حکم وضعی داشته باشیم، یک حکم وضعی که انتزاع شده از وجوب پرداخت، یک حکم وضعی کمتر از او. شبیه این آقای خویی مثلا در بحث نجاست شیء مطرح می‌کنند، می‌گویند مثلا یک دلیل می‌گوید فلان چیز نجس است یک دلیل می‌گوید نجس نیست ایشان می‌گوید متعارض هست اینها را، یک دلیل می‌گوید اِغْسله، یک دلیل می‌گوید لا یجب غَسْله، ایشان می‌گوید اغسله چون ارشاد به نجاست هست خب این قابل جمع نیست با لا یجب الغسل، در حالی که اگر مثلا ارشاد نبود قابل جمع بود چون جایی که لا بأس باشد و لا یجب و صیغۀ عقد باشد قابل جمع است. ولی خب آنجا هم ممکن است بگوییم نجاست مراتبی دارد، یک مرتبه‌ای از قذارت هست که استحباب غسل را به دنبال می‌آورد. یا بفرمایید کراهت استعمال این شیء فی ما یشترط فیه الطهارت را به دنبال می‌آورد. معلوم نیست که این نجاست یک مرتبۀ واحد داشته باشد، در ما نحن فیه هم ما ممکن است بگوییم حق زکات دو مرتبه دارد، یک حقی که انتزاع می‌شود از وجوب اداء، یک حقی که انتزاع می‌شود از استحباب اداء، این که بگوییم حتما نمی‌شود اینجا جمع عرفی کرد این مطلب درست نیست، این یک نکته.

نکتۀ دوم این که اصل این که این دلیل ناظر به حکم وضعی باشد یا مثلا آن دلیل ارشاد به نجاست باشد اینها به نصوصیت که نیست، ارشادیت دلیل به نجاست، یا ارشادیت به این که به حکم وضعی ناظر باشد، حالا فرض کنیم حکم وضعی فقط یک مرتبه بیشتر ندارد و انتزاع می‌شود از حکم تکلیفی الزامی، فرض کنید. ولی خب می‌شود ظهور دلیل در ارشاد به حکم وضعی را ازش رفع ید کرد بگوییم ارشاد به حکم وضعی نیست صرفا یک حکم تکلیفی را می‌خواهد بیان کند آن هم تکلیفی استحبابی، عمدۀ قضیه این است که مرحوم آقای خویی اینها گاهی اوقات در آن بحث امر به غسل ایشان مسلم گرفته کأنّ ارشاد به حکم نجاست شیء است. خب نه ظهورش این مطلب هست، جمع عرفی اقتضا می‌کند ما از ظهور دلیل در ارشاد به نجاست رفع ید کنیم حملش کنیم بر این که ناظر به استحباب غسل است، این مانعی ندارد، حالا درست یا نادرست یک بحث دیگر است آن که اگر ذاتا این دلیل اقتضای چنین جمع عرفی را داشته باشد این که ارشاد به نجاست هست، یا ارشاد در ما نحن فیه ارشاد به حق دار بودن مستحقین در این عین هست این که دلیل بر چیزی نیست. یک نکته‌ای را هم ضمیمه کنیم این که تعبیر می‌کنم حکم وضعی انتزاع از حکم تکلیفی الزامی ممکن است نباشد، انتزاع از حکم تکلیفی استحبابی انتزاع شده باشد مرادم مبنای شیخ نیست، چون مرحوم شیخ می‌گوید اصلا حکم وضعی خودش اصالت ندارد، انتزاع می‌شود از حکم تکلیفی، مرادم آن نیست، چون به هر حال حالا ما قائل به انتزاع هم نباشیم حکم وضعی بدون حکم تکلیفی که در کنارش هست و مصحح جعل حکم وضعی است لغو است، بگویند شما این شیء نجس است ولی همۀ احکام پاک را هم می‌توانید انجام بدهید، نجاست لغو است، نجاست به اعتبار حرمت صلاة مثلا، حرمت اکل، یک حکم تکلیفی باید در کنار این حکم وضعی باشد که آن حکم وضعی لغو نباشد. حالا مرحوم شیخ می‌گوید اصلا حکم تکلیفی تمام هویت حکم وضعی است، ما می‌خواهیم بگوییم نه آقایان دیگر می‌گویند نه مصحح جعل هست نه منشأ انتزاع جعل، بحث این است که آن حکم تکلیفی که حالا مصحح جعل باشد یا منشأ انتزاع جعل باشد آن حکم تکلیفی لازم نیست حکم تکلیفی الزامی باشد، می‌تواند حکم تکلیفی استحبابی باشد و غیر الزامی باشد. بنابراین اگر بخواهیم بیان را به صورت فنی بیان کنیم همین بیان مرحوم آقای خویی هست که اینجا بیان کردند، وضعی بودن خیلی در این بحث دخالت ندارد. حالا ما در جلسۀ قبل عرض کردیم که می‌شود از جهت فنی تقریبی ذکر کرد که استحباب دلیل را نتیجه گرفت و بیان آقای خویی را ناتمام دانست، یک مؤیدی بر این بیان ممکن است ما ذکر بکنیم، آن مؤید این هست که روایت‌هایی که دال بر ثبوت زکات هست و روایت‌های دال بر عدم ثبوت زکات هر دویش اینقدر زیاد هستند که اطمینان به صدورشان حاصل می‌شود. وقتی اطمینان به صدورشان حاصل می‌شود از آن طرف بیانی آقای میلانی دارند که آقای منتظری هم ادامه دادند آن این است که اینجا تقیه درست نیست، محل بر تقیه. به دلیل این که آن چیزی که در نوع روایات ما، غالب روایات ما هست این هست که زکات در صورتی در مال التجارة هست که طُلِبَ برأس المال طول الحول. اگر در طول سال این قیمت جنس از رأس المال پایین نیامده باشد یا اندازۀ رأس المال باشد یا بیشتر باشد، اگر چنین باشد زکات هست و الا اگر کمتر از، در بعضی از سال کمتر از رأس المال آمده باشد، پایین‌تر از رأس المال آمده باشد این دیگر زکات درش واجب نیست. این تفصیل را هیچ یک از عامه قائل نیستند، چون قائل نیستند بنابراین نمی‌شود حمل بر تقیه کرد، خب از یک طرف حمل بر تقیه که نمی‌شود کرد. از یک طرف یقینی الثبوت هستند حمل بر اشتباه روات که نمی‌شود کرد، یا جعل روات که نمی‌شود کرد، چاره‌ای نیست جز این که بگوییم مربوط به دلالتش است دیگر، حمل بر استحباب باید بکنیم. یعنی اگر ذاتا هم اینجور ادله حمل بر استحباب نباشد در جایی که حمل به تقیه امکان‌پذیر نباشد، قطعی الصدور باشد این خودش قرینه می‌شود بر این که این را حمل بر استحباب کنیم. و این شبیه همان دلیل تصدیقی هست که مرحوم آقای خویی در بحث زکات در حبوبات غیر از غلات اربع قائل بودند. شبیه همان بود، ما توضیح می‌دادیم که در واقع ذاتا آن دلیل تصدیق را ایشان اینجوری کأنّ می‌خواهد بگوید، اگر ما باشیم و دو تا دلیل متعارض اینها را معارض می‌دانیم، ولی دلیل تصدیق ازش استفاده می‌شود که هر دوی اینها صادر شده، وقتی هر دو صادر شده و برای بیان حکم واقعی هم هست، تصدیق را هم آقای خویی اینجوری معنا کردند دیگر، که هم صادر شده است و هم برای بیان حکم واقعی هست، نتیجةً این هست که باید بگوییم که یکی‌اش را در دلالتش تصرف کنیم که آن تصرفی که می‌شود حمل بر استحباب است. بنابراین همان مدلی که دلیل تصدیق دال بر استحباب می‌شد در آن مسئله در این مسئله هم به قرینۀ این که نمی‌شود این را حمل بر تقیه کرد ممکن است ما بگوییم به علاوۀ قطعی الصدور بودن. اصل این مطلب در کلام آقای میلانی هم هست که عامه قائل به این تفصیلی که در اکثر روایات ما هست، نیستند، ولی آقای منتظری یک اضافه‌ای دارد عبارت معتبر را ایشان اضافه کرده، ایشان می‌گوید: «نعم، هنا شي‌ء و هو انّ فقهاء السنة يوجبون الزكاة في مطلق مال التجارة، سواء طلب برأس المال، أم لا، و لم أر في كلماتهم اشتراطها بهذا الشرط.

و في المعتبر: «وجود رأس المال طول الحول شرط لوجوب الزكاة و استحبابها. فلو نقص رأس المال» یعنی لو نقص المال عن رأس المال. «و لو قيراطا في الحول كلّه أو في بعضه لم تجب الزكاة و ان كان ثمنه اضعاف النصاب. و عند بلوغ رأس المال يستأنف الحول.»

هر وقت که برگشت به رأس المال از آنجا دوباره سال شروع می‌شود.

«و على ذلك فقهاؤنا اجمع. و خالف الجمهور». جمهور مخالف این هست.

این یک مطلب آقای منتظری دارند، یک مطلب دیگری مطرح می‌کنند، و ایشان می‌گوید: «فيظهر منه عدم اشتراط احدهم لهذا الشرط.» و بعد هم می‌گوید: «و قد عرفت انّ عمدة دليلهم على الوجوب خبر سمرة. و ليس فيه أيضا اشعار باشتراطه، و لكن اخبارنا يستفاد من اكثرها اجمالا اشتراط ان يطلب برأس المال أو بزيادة. و لو صدرت تقيّة، لوجب ان تكون بنحو توافق فتاواهم و عملهم. فيظهر من ذلك عدم كونها للتقيّة.»

دیدم در لابلای حرف‌های آقای آسید محمود هاشمی به نظرم دیدم که می‌گوید نه این شبیه فتوای عامه است من نفهمیدم، ایشان تعبیر می‌کند تقریبا چیز عامه است، نفهمیدم تقریبا یعنی چی، خیلی متوجه مطلب ایشان نشدم. ولی من تصور می‌کنم می‌شود به یک معنا این را حمل بر تقیه کرد با این توضیح، آن این که، اوّلاً تعبیری که در بعضی روایات ما هست که ما یشبه قول الناس ففیه التقیة، ظاهرش این هست که گاهی اوقات آن چیزی که شبیه قول عامه باشد درش تقیه هست، یعنی تقیه لازم نیست دقیقا عین عین قول عامه باشد، بعضی وقت‌ها یک چیزی شبیه قول عامه قرار می‌گیرد و ولی تقیه‌ای هست. این یشبه قول الناس، و ابتداءً داشته باشید. من تصور می‌کنم که گاهی اوقات گفتیم تقیه یکی به این جهت هست که شخص اگر یک حرفی بزند که مثلا عامه آن حرف را نمی‌زنند متهم به تشیع می‌شود. حالا اگر کسی حرفی بزند که دقیقا آن حرف را نمی‌زنند ولی در حال و هوای همان حرف‌های عامه است. اینجا معلوم نیست متهم به تشیع بشود، آن اتهام به تشیع در صورتی، فرض کنید یک کسی این فتوا را عامه ندارند ولی بر مبنای قیاس و استحسان بشود این فتوا را استخراج کرد. خب اگر یک شیعه‌ای این فتوایی که روی مبانی آنهاست در حال و هوای آن فتاوا صادر شده به نظر می‌رسد دیگر آن مشکل متهم شدن به تشیع نباشد، این نکته را هم توضیح بدهم در این مورد ببینید اصل این که زکات در مال التجارة واجب هست استنادش به روایت هم مثل این که آقای منتظری می‌فرمایند عمدۀ دلیلشان روایت ثمره است، روایت ثمره عمدۀ دلیلشان نیست. حالا ایشان تعبیر می‌رکند روایت ثمره، روایت‌های دیگر هم آنها دارند ولی آن را، روایت‌های دیگر هم بهش استدلال کردند و آن روایت‌ها هم از این جهت فرقی با روایت ثمره ندارد، این است که من روی این جهت خیلی نسبت به فرمایشات آقای منتظری عرضی ندارم، چون روایت‌های دیگری هم که بهش استدلال کردند این شرط نمی‌دانم طُلِبَ برأس المال، طول الحول را ندارد. ولی یک استدلال دیگری اینها دارند که در بدایة المجتهد مطرح می‌کند، آن هم می‌گویند اصل زکات به خاطر این هست که این مال نامی است، چون این مال در معرض نمو و رشد هست این زکات می‌آید، موضوع مال، مال نامی است، مالی که نمو می‌کند. این را در بدایة المجتهد ابن رشد ببینید، یک نوع قیاس کردند، گفتند دلیل بر ثبوت زکات بر مال التجارة این هست که مال التجارة مثل سایر چیزهای زکوی مال نامی است. خب این مال نامی ممکن است در این حال و هوا، در این بگوییم این مال نامی درجایی می‌تواند زکات را واجب بکند که رأس المال پایین نرفته باشد، ولی یک جایی که بالفعل اصلا من این مال را برای چی نگه داشتم؟ ببینید در تعبیر روایات ما به این مطلب اشاره شده یک موقعی شما این مال را نگه می‌دارید، التماس الفضل، امیدوارید که مال بالاتر برود و با وجودی که به رأس المال معامله می‌شد، گفت برای چی نگه داشتی؟ به امید این که بیشتر بشود سودی نصیبتان بشود. نگه داشتن این مال یک موقعی به قصد سود است، یک موقعی هست نه برای چی این مال را نگه داشتید؟ برای این که ضرر نکنم. چون اصلا به رأس المال هم معامله نمی‌کنند اینقدر بازار کساد است، مالی که یک میلیون قیمتش بوده پانصد هزار از من می‌گیرند، خب من می‌خواهم نگه دارم لا اقل آن یک میلیونی که مال را به وسیلۀ آن خریدم گیرم بیاید، اینجا به جهت، یعنی در واقع ممکن است استدلالی که زکات را واجب کرده باشد به اعتبار این هست که آن مال‌ها به قصد در واقع نمو و امثال اینها، یا قصد نمو یعنی زمینۀ رشد درش وجود دارد آن قیاسی که ما می‌کنیم در مورد این قیاس بگوییم که چون ما به جهت این که این مال در زمینۀ رشد هست بنابراین کسی که مال را نگه داشته التماس الفضل به تعبیری که در روایات ما هست او زکات واجب است. اما مالی که شخص التماس الفضل نیست، به جهت این که برای دفع ضرر کردن این مال را نگه داشته این زکات واجب نباشد. این در همان حال و هوای استدلالات قیاسی عامه‌هاست، در همان حال و هواست. بنابراین هیچ وقت متهم نمی‌شود به این که این طرف مثلا شیعه است، فوقش این است که یک نظر خاصی، اینجور نیست که عامه همه‌شان نظرهایشان طابقا نعل بالنعل مساوی باشد، در همین مسئلۀ مثلا زکات یک اختلافی بین مالک و دیگران هست. مالک و عطا، در چیز هم اشاره می‌کند، خلاف شیخ طوسی هم اشاره می‌کند. مالک و عطا می‌گویند که تا وقتی که کالا هست و متاع هست زکات واجب نمی‌شود. اگر فروخت تبدیل به نقد شد آن وقت زکاتش واجب می‌شود. زکاتش تا مادام کونه عروضا زکات واجب نیست، فاذا ؟؟؟ الثمن، تعبیر یعنی تبدیل به نقد شد آن وقت واجب است یعنی تفاوت‌های این ریزه کاری‌ها در بحث‌هایشان هست. خب حالا یک کسی هم ممکن است در همان حال و هوا بگوید که در صورتی زکات واجب است که غرض شخص از نگه داشتن مال التماس الفضل و نمو باشد، ولی اگر کسی نه برای این که ضرر نکند این مال را نگه داشته باشد زکات برایش واجب نباشد. به نظر می‌رسد که این کاملا فرق دارد بین این که، یک موقعی شخص اصلا می‌گوید زکات مال التجارة واجب نیست، آن خیلی فرق دارد با آن کسی که می‌گوید زکات مال التجارة واجب هست ولی زکات مال التجارة در صورتی که طرف قصد نمو داشته باشد، یعنی نگه داشتن مالش به انگیزۀ این هست که بتواند با این نگه داشتن به سودی برسد، بنابراین می‌شود اینجا تقیه. از آن طرف یک نکتۀ دیگری برای تقیه مطرح هست آن این است که مخالفت عملی با حکام اشخاص نباید بکنند، اگر اینها زکات مال التجارة را ندهند کأن مخالفت عملی با حکام باشد. من نمی‌دانم، احتمال می‌دهم که اگر مثلا عاملی که آمده زکات بگیرد، این بگوید بابا از این مال التجارۀ من بخواهی زکات بگیری من اصل چیزش از دستم رفته، برای چی می‌خواهی زکات بگیری؟ معلوم نیست که در صورتی که سرمایۀ اصلی طرف حفظ نشده، پایین‌تر آمده و طرف عذر بیاورد که بابا مال من این مال را یک میلیون خریده بودم حالا ۵۰۰ تومان بیشتر نمی‌ارزد، حالا تو می‌خواهی باز هم از این ۵۰۰ تومان هم یک مقدار دیگر باز مال من را کمتر کنی؟ خلاصه روزگار که در سر ما زده تو می‌خواهی باز بیشتر سر ما بزنی امثال اینها. یک استدلالاتی هست که چه بسا این استدلالات برای آن کسانی که می‌آمدند عاشر بودند، عامل و ساعی جمع آوری کنندۀ زکات بودند اینها کفایت کند؟ فرق است بین این که طرف اصلا بگوید من زکات مال التجارة قبول ندارم، نمی‌دهم، یک جور است. یک جور می‌گوید می‌دهم ولی به شرطی که ضرر نکرده باشم. الآن ببینید در بسیاری از مالیات‌ها که گرفته می‌شود آن موقعی که اشخاص ضرر کردند مالیات را می‌بخشند، این مرسوم است، خیلی وقت‌ها فرض کنید که یک سالی که باران نمی‌آید و محصول درست داده نمی‌شود، مالیاتی که روی زمین است. مالیات دو جور است، بعضی مالیات‌ها روی محصول کشاورزی هست، وقتی محصول نیست مالیات هم به تبع نیست، ولی بعضی مالیات‌ها روی زمین است، به محصول کار ندارند. روی زمین است مثلا ارض خراجیه است یا غیر خراجیه است به اعتبار زمین مالیات بسته شده. همانجا اگر یک جایی طرف زیان دیده، اصلا چیزی گیرش نیامده که بخواهد مالیات پرداخت کند. مال اصلی‌اش هم سرمایه‌اش هم رفته، خب خیلی طبیعی است که مالیات نگیرند، این که شخصی که سرمایه‌اش را از دست داده پایین آمده، طرف عذر می‌آورد که بابا من سرمایه‌ام را از دست دادم برای چی از من می‌خواهی مالیات بگیری؟ یک عذر مقبول عقلایی است. این مخالفت با حکومت تلقی نمی‌شود، فرق دارد، یعنی این نکتۀ تقیه‌ای که اینجا مطرح هست ظرف تقیه عرض کردیم. گاهی اوقات اگر شخص عملا بر طبق فلان فتوا رفتار بکند به منزلۀ درگیر شدن با حکومت است، در اینجا هم همچین چیزهایی نیست. به نظر می‌رسد اینجا می‌شود نکاتی را که مربوط به تقیه هست حمل به آنها چیز کرد. البته این را ضمیمه بکنم یک موقعی بحث سر این هست که ما می‌خواهیم از اخبار علاجیه حکم مسئله را استفاده کنیم، از اخبار علاجیه حکم این صورت استفاده نمی‌شود، اخبار علاجیه در جایی هست که دقیقا آن روایتی که می‌خواهیم کنار بگذاریم آن روایت مطابق فتوای حکومت باشد یا فتوای جمهور عامه باشد امثال اینها. ولی آن چیزی که مطابق فتوای جمهور عامه نیست اگر مثلا دو تا روایت داریم هیچ یک از این دو تا روایت‌ها مطابق عامه نیستند، هیچکدامشان. ولی یکی‌شان سازگارتر هست با تفکراتی که آنها دارند و امثال اینها. آن را بعید می‌دانم که آن تعبیری که ما هم الیه امیلی که در آن روایات بود، آن روایات حکّامهم و قضاتهم آن در صورتی بود که دو تا روایت هر دویش موافق عامه باشند. در ما نحن فیه هر دو دسته روایات ما مخالف عامه‌اند. یک دسته می‌گوید اصلا زکات ندارد، یک دسته می‌گوید که در بعضی موارد زکات ندارد که موارد نادرش هم هست. در معمول موارد زکات را قائل هست. یعنی ما در واقع اینجا داخل در اخبار علاجیه نیست چون اخبار علاجیه یعنی اگر بخواهیم دقیقا خود اخبار علاجیه را بهش، مگر حالا یک کسی القاء خصوصیت بکند، بگوید که این که گفته ما هم الیه امیل حکامهم و قضاتهم در صورتی که هر دو روایت هر دویش مخالف عامه باشد ولی یکی‌اش حکام و قضاتش بیشتر مایل هستند، آن را هم ادلۀ ترجیح می‌گیرد. حالا دیگر توقیع است دیگر، حالا بگوییم این را می‌توانیم قائل بشویم یا نه. ولی من عمدتاً روی اخبار علاجیه نمی‌خواهم قائل بشوم، می‌خواهم عرض بکنم وقتی روی مبنای آقای خویی، آقای خویی که می‌گوید این روایت‌ها جمع عرفی ندارند. از یک طرف دیگر فرض این است که مقطوع الصدور هستند، آیا می‌شود حمل بر تقیه کرد؟ می‌گوییم بله، حمل بر تقیه، چون اگر نمی‌شد حمل بر تقیه کرد باز دوباره شبیه همان روایت تصدیق آن چیزی که ذاتا جمع عرفی نداشت به قرینۀ این که مجبوریم این روایت را یک توجیهی بکنیم دوباره برمی‌گشت به این که باید حمل بر استحباب کنیم. ولی نه اگر امکان حمل بر تقیه ولو با این توجیهاتی که عرض کردم باشد دیگر آن فرمایش آقای خویی را نمی‌شود کنار گذاشت.

**شاگرد:** همیشه رویکرد این است که حتما یک توجیهی آدم بکند بالأخره رد علم الی الله و رسوله بگوید دو تا طایفه را ما نفهمیدیم، یک کار دیگر

**استاد:** نه بالأخره عرف وقتی روایات را چیز می‌کند اینها قرینه می‌شود برای این که مطمئن می‌شود، بحث اطمینان. یک بحث این هست که امکان حمل بر استحباب نیست، خب ما می‌گوییم نمی‌فهمیم.

**شاگرد:** فحوایش این است که یک چیزی بود

**استاد:** نه دقت نکردید، من قبلا توضیح دادم، نه این که این دو دسته روایات نشود حمل بر استحباب کرد، نه عرف خودش باشد و خودش حمل بر استحباب نمی‌کند. ولی خب در یک جایی که بداند روایت قطعا صادر شده تقیه هم نیست می‌گوید خب لابد مستحب است دیگر. خود آن با قرینۀ حمل بر استحباب قرار می‌دهد، در طول قطعی الصدور بودن و اینها. حالا ما اصل این مطلب مبنای مرحوم آقای خویی را در اینجا نپذیرفتیم که اینجا جمع عرفی ندارند. یعنی این که مدار جمع عرفی، آن کبرای کلی‌اش را می‌خواهم عرض بکنم، آن کبرای کلی که مدار در جمع عرفی این هست که ببینیم با هم جمع بشود آیا سر از تناقض در می‌آورند یا در نمی‌آورند آن مطلب را نپذیرفتیم. بنابراین ممکن است اینجا ما حمل بر استحباب را بگوییم ذاتا مجال دارد. ولی من تصور می‌کنم که این روایت‌ها با توجه به این که در فضای عامه هست، عامه در مال التجارة هیچ کس قائل به استحباب نیست، هیچ کس، همه قائل به وجوب هستند. حالا با بعضی قید، بعضی‌ها می‌گویند که ما دام کونه عروضا زکات واجب است، بعضی‌ها می‌گویند بعد از این که این نقد شد واجب است، بحث اصلا وجوب است. بحث این که مستحب باشد در مال التجارة زکات داشته باشد هیچ یک دانه فتوا هم در این مسئله نیست، این با مسئله قبلی خیل و اینها فرق دارد، در خیل و اینها فتوای به استحباب بود، جدی هم بود، بعضی‌ها اصلا اصل قضیه را می‌گفتند زکات استحبابی بوده و داستان عمر و آن ماجراها همه استدلال می‌آوردند برای این که این استحبابی است. ولی اینجا در زکات مال التجارة هیچ بحث استحباب مطرح نیست، وقتی بحث استحباب مطرح نیست اینجا دیگر این که بخواهیم حمل بر استحباب بکنیم به نظر خیلی خلاف ظاهر می‌آید. اینها ظاهرش وجوب است و با همدیگر متعارض هستند، یعنی اینجا دیگر حمل بر استحباب کردن کاملا خلاف ظاهر هست و اینجا ما صغرویا مطلب آقای خویی را می‌پذیریم که اینها جمع عرفی ندارند این دو دسته روایات.

**شاگرد:** حالا در بحث تقیه‌تان هم که القای خلاف ؟؟؟ را هم که قبول نداشتید.

**استاد:** القای خلاف هم در همین، می‌خواستم همین را عرض بکنم، خیلی وقت‌ها القای خلاف هم یک فتوایی که هیچ کس عامه اصلا نگفتند، در حال و فتواهای آنها هم نیست، این چه نکته‌ای دارد؟ یعنی القای خلاف هم اگر گاهی اوقات می‌شود القای خلاف با فتواهایی که مطابق عامه نیست ولی شبیه عامه است، این که اصلا القای خلاف بشود مطلبی که هیچ، آن خیلی خیلی به نظر می‌رسد مستبعد باشد، من تصور می‌کنم که خیلی

**شاگرد:** اینها هم همین مورد شرعی است قبول دارید

**استاد:** بله، در اینجا ما می‌خواهیم بگوییم که چون شبیه عامه هست و امثال اینها می‌تواند نکته‌اش همین باشد، ممکن است القای خلاف هم باشد مانعی ندارد و عرض کردم هم می‌تواند به جهت چیز باشد، القای خلاف هم اینجا اشکالی ندارد به آن معنا حمل بشود. بنابراین اینها جمع عرفی ندارند، این روایت‌ها و می‌شود حمل بر تقیه کرد و مانعی هم ندارد حمل بر تقیه کرد، بنابراین به نظر می‌رسد اصل استحباب زکات در مال التجارة ثابت نیست. البته بحث در مورد استحباب زکات بما هو زکات است و الا استحباب تصدق به عنوان عام که بحثی نیست، اینجا دیدم آقای میلانی اینجا گفته زکات را می‌توانیم زکات به معنای لغوی بگیریم نه به معنای حق خاص، آن خیلی مستبعد است، چون آن اصلا دیگر شرایط نمی‌خواهد، طُلِبَ برأس المال، بغیر رأس المال چی چی، این قید و قیوداتی که فقها، این قید و قیودات و اینها برای استحباب زکات به عنوان خاصش است، آقای منتظری حالا می‌خواهند توجیه کنند که بگوییم ما نمی‌دانم تعدد مراتب استحباب وجود دارد، با این قیود استحباب بیشتر می‌شود و امثال اینها. بله آن تصدق به معنای عامش این که حمل کنیم تصدق به معنای عام، آنها خیلی خارج از به نظر می‌رسد که اینجا جمع عرفی اینها نیست، بله به طور کلی خب مستحب هست که انسان تصدق بکند در همۀ موارد، به خصوص در جایی که ضرر نکرده خب زمینۀ، به خصوص جایی که سود پیدا کرده آن هم بیشتر. یک رفیقی داشتیم می‌گفتش که فامیل‌های ما یک معاملۀ خیلی پرسودی کرده بود بعد این خیلی سود کلانی گیرش آمده بود، می‌گفت به ۵۰ نفر فامیل هر کدامشان مثلا یک، خیلی سال پیش بود، می‌گفت نفری دو میلیون به ما هدیه داد، چون سود کرده بود خیلی خلاصه، کسی که سود به خصوص سود زیاد می‌کند خیلی وقت‌ها به هر حال به عنوان شکرانۀ یک سودی که کرده، این هست، ولی این که به عنوان زکات و یک چیز خاص و امثال اینها به نظر می‌رسد ثابت نیست. هذا تمام الکلام فی المقام. به نظر می‌رسد مبنای آقای خویی که اینجا می‌فرمایند اصل استحباب زکات در مال التجارة به عنوان زکات ثابت نیست مطلب تمام هست. این است که وارد تفصیلات مفصلی که زکات مال التجارة دارد نمی‌شویم. بحث بعدی بحث این هست که زکات در پول‌های فعلی واجب هست یا واجب نیست. این مطلب را نمی‌دانم، من اوّلین بار از حاج آقا شنیدم، حاج آقا احتیاط می‌کنند در پول‌های فعلی و احتیاط در رساله‌شان هم هست. آقای قایینی هم یک رسالۀ مفصلی در این مورد نوشته، من فارسی‌اش را دیدم، نمی‌دانم عربی‌اش هم چاپ شده یا نه، فارسی‌اش را دیدم که ترجمه کرده بودند و حالا ما اینها را ملاحظه، این مرکز فقهی ائمۀ اطهار فارسی‌اش را من دیدم چاپ کرده بود و اینها حالا آن را ملاحظه بفرمایید ما سعی می‌کنیم چکیدۀ بحث‌هایی که ایشان دارند را مطرح کنیم. حالا من یک تکه‌اش را شروع می‌کنم بقیه‌اش را، خب در بحث زکات در نقدین یک بحث مطرح هست که خب ما ادله‌ای داریم که زکات را در ۹ چیز حصر کرده، آیا این ادلۀ حاصره، یک بحث این است که آیا ذاتا این ادله چقدر دلیل هست. چه مقدار؟ آیا اگر ادلۀ دیگری نداشتیم این ادله خودش نافی زکات در پول‌های رایج کنونی هست یا نیست؟ این یک بحث. بحث دوم این که اگر نه گفتیم ذاتا نافی است آیا می‌شود به وسیلۀ ادلۀ دیگر از ظهور ادلۀ نافی در حصر رفع ید کرد؟ یا نه نمی‌شود با ادلۀ دیگر از ادلۀ حاصره رفع ید کرد؟ حالا اینها را ملاحظه بفرمایید ما محور بحث اوّلیه‌مان ادلۀ حاصره و مفاد ادلۀ حاصره است. نگاه کنید من وارد تفصیل بحث‌ها نمی‌شوم، سعی می‌کنم چکیدۀ بحث‌ها را متعرض بشوم آقایان به همین مراجعه بفرمایید مفصلش را در خود فرمایشات آقای قایینی خواهید دید.

و صلی الله علی سیدنا و نبینا محمد و آل محمد

پایان